

## در تنقیح مناط

تنقیح در لغت بمعنای پاک کردن و خلاصه نمودن و جدا شدن اشیاء جیده از اشیاء ردیه است و در اصطلاح اطلاق بر معنای دیگر هم میشود که در چند مبحث اشاره میگردد

### بحث اول - در تنقیح مناط مصطلح فقهاء

اختلاف است بین فقهاء که اگر حکمی را شارع در موردی قرار داده باشد و آنرا معلل بعلتی فرموده باشد هر گاه معلوم گردد که همان علت در موردی دیگر موجود است آیا ممکن است این تعلیل شارع موجب تعدی حکم بموارد دیگر بشود یا خیر؟  
جمعی قائل بعدم تعدی گردیده میگویند تعدی نمودن حکمی را بحکم دیگر قیاس است که در شرع اسلام قیاس منهی عنه است و علل شارع را معرفات میدانند و اینکه علت حقیقی احکام مخفی است و علل معرفی شده علل حقیقیه نیست و فرق است بین علل معرفی شده و علل حقیقیه.

علل معرفاتی موجودات ذهنی است و علل حقیقیه موجودات خارجی است و شکی نیست که احکام شرعی ناشی از علل حقیقیه است و نمیتوان گفت علت حقیقی با علت ذهنی مجتمعاً علت حکم گردیده زیرا دو علت بر معلول واحد مثل اجتماع سبب است در مسبب واحد.

جمع کثیری اجتماع سبب را در مسبب واحد صحیح دانسته و از استدلال آنها جواب داده اند که ممکن است محدثات عدیده سبب وضو و غسل گردد کما اینکه در تداخل اغسال قائل بامکان میشویم.

یا در مسئله تملیک بسا میشود دو سبب موجب تملیک میگردد مثل موردیکه وکیل ثابت الوکاله که اختیار فروش ملکی را داشته بامشتری معامله نموده و موکل هم شخصاً با وکیل ثابت الوکاله مشتری مرقوم جداگانه معامله نموده و هر دو معامله از حیث ارکان معامله متحد است مشتری بدو سبب مالک میگردد.

گاهی هم مسببات مختلفه و متعدده را بیک عقد که سبب ملکیت میشود مشتری مالک میگردد مثل اینکه خانه و ملک و اثاثیه و رقباتی را بعقد واحد مشتری مالک میشود یا حقوق متعدده را بیک صیغه صلح واگذار مینمایند.

هر چند این جواب قانع کننده نیست زیرا در مسئله اجتماع سبب در مسبب واحد از این لحاظ است که باتیان یکی از سبب ها باقی اسباب ساقط میشود و در مورد عمل هم اصالت عدم تداخل اسباب جاری میشود و اجتماع سبب بنظر ظاهری است.

در اغسال متعدده که قائل بتداخل اسباب میشوند در حقیقت رخصتی است از شارع که باتیان یکی از اغسال کافی است یا در مسئله وضوء که محدثات متعدده موجب وضوء گردیده وقتی اتیان بیک وضوء شود فرمود « یجزیک عن جمیع المحدثات »

## در تنقیح مناط

بنابراین اجتماع سببین نخواهد بود و عقد واحدی هم که برای رقبات متعدده واقع میشود از لحاظ این است که فرموده اند « **العقد الواحد ينحل الى العقود** » که قاعده انحلال یکی از قواعدی است که متفرعاتی دارد و خصوصياتی دارد که لازم است آقایان قضات و وکلاء عظام متذکر باشند که اگر موثق شدم بعداً مقاله در قاعده انحلال عقود مینویسم.

علی ای حال استدلال قائلین بعدم جواز تعدی تعلیل و دفاعی که از استدلال شده مخدوش است.

مطابق عقیده اعظام فقهاء که قابل تعدی تعلیل شارع گردیده اند در هر موردیکه علم قطعی حاصل شود بتعلیل که یقین نمائیم به تنصیص شارع بر علت حکم البته تعدی تعلیل جایز است زیرا وجود علت لازمه دارد با وجود معلول و هر عاقلی استفاده تعمیم تعلیل را مینماید.

در امور عرفیه هم استفاده تعمیم تعلیل میشود مثلاً اگر دکتر بمریض گوید انار بعلت حموضت آن برتومضرت است البته از هر چه حموضت دارد اجتناب مینماید و اگر شخصی بمستخدم خود گوید زید مبتلی بمرض سل و سفلیس است طعام مخور هر گه وی با دیگری هم که مبتلی بهمین امراض باشد طعام بخورد یا معاشرت نماید مستحق ذم است زیرا آقا میگویند من ذکر علت عدم معاشرت را گفته بودم.

حتی در موردیکه شارع حکمی را تعلیل بوصف نموده باشد در هر موردی این وصف موجود باشد تعدی تعلیل میشود و به تنقیح مناط بمورد دیگر هم حکم ثابت است تازمانیکه وصف موجود باشد بدیهی است با اشتراك تکلیف که محقق است ثابت است که احکام شرعیه تابع مصالح و مفاسد نفس الامری است و نسبت با افراد مکلفین حکم تغییر مینماید.

در حدیث نبوی است که فرمود: « **حکمی علی الواحد حکمی علی الجماعه** » اشتراك افراد ناس در تکالیف و احکام و ضعیفه از مسلمیات است مگر در موردی که خصوصیتی در کار باشد که نشود حکم مکلفی را برای مکلف دیگر قرارداد.

بعضی از علماء اعلام در مقام تشکیک هر حکمی را که شارع فرموده میگویند: « **قضیه فی واقعہ** » قضیه واقعیه منافاتی ندارد باینکه علت تنصیص شده باشد و شامل افراد دیگر هم بشود مادامیکه خصوصیتی در کار نباشد و دلیلی بر اختصاص بیان نشده باشد تعدی تعلیل با افراد دیگر خواهد شد.

در مسئله میراث تکلیف مرد و زن معین گردیده و علت نقصان میراث اثاث هم ذکر شده تمام افراد رجالاً و نساءً حقوق آنها معین گردیده ولی در موردیکه علت احکام علیه تامه نباشد نمیتوان تعلیل را تعمیم نمود و علت ناقصه را هم نمیشود تنقیح مناط قرارداد بنابراین در میراث خنثی هر چند یک ضلع او ناقص باشد حکم بانوئیت او نخواهد شد زیرا این علت علت تامه نیست بلکه تشخیص و تعیین اینکه از آلت رجولیت بول میکند یا از آلت انوئیت یا تحقیقات دیگر که ذکر شده باید بشود تا علت تامه معلوم گردد

### در تنقیح مناط

و اگر با تحقیقات رجولیت یا انوثیت معلوم نشود مطابق عقیده جمعی نصف نصیب مرد و نصف نصیب زن باو داده میشود یا بعقیده دیگران بقرعه عمل میشود.

مقصود آنستکه تنقیح مناط در موردیستکه علم قطعی باشد برعلیت تا بتوان بفرد دیگر تعدی نمودحتی با حصول ظن برعلیت تامه هم موردتنقیح مناط نیست زیرا بمقتضای « **ان بعض الظن اثم** » عمل بظن هم دراین مورد حائز نیست چون فرموده: « **انما المشرکون نجس فلا تقربوا الهم - جد الحرام** » یقین حاصل میشود که علت تامه نجاست مشرک است این علت تعمیم داده میشود بمرتد فطری و کلیه فرق ضالة مضله که نجاست آنها بالعرض است.

بالجمله در موردیکه علم قطعی حاصل شود بر علیت تامه حکمی و این علیت در مورد دیگری هم موجود باشد تعدی و تعمیم تعلیل میشود.

وقتی که زوجیت را علت قرار داده که زوجه بدون اذن زوج حق ندارد ازخانه بیرون رود نسبت بمطلقه رجعیه هم این حکم تعمیم داده میشود زیرا علت که زوجیت است در مطلقه رجعیه هم موجود است یعنی زوجیت او باقی است و رفع علقه زوجیت او نشده است.

بهمین جهت است که ماداسیکه درعده رجعیه است هر گاه یکی از آنها فوت شود حق الارث برای دیگری باقی است در کلیه امور وقتی که محرز شود علت اصلی در فرد دیگر تعمیم موجود است اثرات حکم اصلی در فرد دیگر داده خواهد شد مشروط بر اینکه تصریح بعلت شده باشد یا بمقیده کسانیکه ظن اطمینانی را قائم مقام علم میدانند علت حکم باید نظنون بوده باشد.

روایتی هم از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که فرموده « **علینا ان نلقى الیکم الاصول وعلیکم ان تفرعوا** » تنقیح مناط عقلی است. در خبری رسیده که « **اغسل ثوبک من ابوال مالا توکل لحمه** » چون علت را نجاست بول حیوان غیر ماکول اللحم قرار داده اند و امر بتطهیر فرموده نسبت بلباس پس قطع حاصل است که ازاله این نجاست از بدن هم بتنقیح مناط لازم است.

این مسئله هم معلوم است که تنقیح مناط را تارة از نص شارع بعلیت معلوم مینمائیم و تارة بالاجماع وقتی علم بعلیت حاصل گردید بحکم عقل تعدی بموارد دیگر میشود.

وقتی فرمود بیع العذرة سحت به تنقیح مناط و بحکم عقل تعدی میشود بکلیه نجاسات میگوئیم خرید و فروش گوشت سباع و خون و میتة و کلیه نجاسات دیگر جایز نیست و اگر معامله برای نجاسات شود معامله محکوم بطلان است مشروط براینکه در آن منفعت محله نباشد که اگر منفعت محله مورد معامله شود خالی از اشکال است.

معامله حیوانات نجس العین جایز نیست ولی در کلب و خنزیر (سگ و خوک) اگر منفعت محله فرض شود مثل سگ شکاری یا سگی برای محافظت گله قائل بجواز معامله آن شده اند حتی در صورتیکه در حیوان نجس العین اگر چیزی باشد که مما لاتحل فیه الحیوة است بعقیده جمعی از فقهاء آن چیز نجس نیست و اگر همان را مورد معامله قرار دهند معامله صحیح است.

## در تنقیح مناط

مثل اینکه دندان خنزیر را میگویند سمالاتحل فيه الحیوة است نجس نیست که این مسئله در زمان مرحوم شاه عباس بین علماء مورد بحث قرار گرفت و قیتکه شاه خنزیر را کشت در دندان او خطوطی بود که لفظ جلاله خوانده میشد و مورد تعجب گردید علماء را جمع نمود مورد بحث شد که آیا دندان خنزیر که مالاتحل فيه الحیوة است نجس است یا خیر؟

گفته شد مرحوم سید مرتضی علم الهدی هم قائل بعدم نجاست آن شده بعضی مخالفت نمودند و چون با لعاب او توأم است آنرا نجس دانسته اند.

مرحوم شیخ بهائی رحمه الله علیه موافقت با قول سید مرتضی نموده و دیگران نسبت بشیخ بهائی حمله آور گردیده که چرا موافقت با سید مرتضی نموده است شیخ بهائی برای اینکه در این مسئله و مسائل دیگر با او معارضه نموده اند این رباعی را فرموده است:

ای چرخ که با مردم نادان یاری  
پیوسته باهل فضل غم می باری  
هر لحظه ز تو بردل من بار غمی است  
گویا که ز اهل دانشم پنداری

## بحث دوم - در تنقیح قوانین

بنظر این جانب بسیاری از مواد قانونی محاکمات حقوقی و قوانین کیفری غیر از بطوء جریان و سرگردانی اصحاب دعوی و تضييع اوقات محاکم نتیجه دیگری ندارد بعهده اداره تنقیح قوانین است که پیشنهاد باولیا امور نمایند این مواد را نسخ یا تصحیح نمایند تا در قطع و فصل دعاوی تسریع شود کثرت مواد تقلیل دعاوی را نمینماید بلکه موجب بطوء جریان و یأس از احقاق حق میگردد مراد از تنقیح قوانین معنای لغوی آنست خلاصه نمودن مواد و نسخ موادی که منتج نتیجه نیست از مهمات است.

تأمین دلیل همان تحصیل دلیل است که ممنوع است محاکم برای اصحاب دعوی تحصیل دلیل نمایند در اغلب دعاوی یگانه مدرک دعوی را تحقیقات و بازجوئی محلی قرار میدهند در صورتیکه وظیفه خود مدعی است قبل از اقامه دعوی کلیه مدارک دعوی را تحصیل نموده و پیوست دادخواست نماید و وظیفه مدعی علیه است کلیه دفاعات خود را در مدت مقرر بدهد و اگر مدت وافی نیست استمهال نموده تا دادگاه پس از مراجعه بمدارک دعوی و دفاعات اظهار عقیده نماید البته اگر رأی دادگاه علیل باشد در مرحله پژوهش بیشتر رسیدگی میشود هر گاه مواد تأمین دلیل و مواد تحقیقات محلی حذف شود و نظر تصحیحی برای تبادل لوائح شود انفع خواهد بود -

اقامه شهود در دادگاه و احضار یا جلب آنها و قسم دادن آنها بلفظ جلاله از منتهیات شرعیه است بعوض این اقدامات منهی عنها هر گاه توسعه در قانون دآوری داده شود و محاکم سعی در اصلاح دعاوی نمایند هم زودتر احقاق حق میشود و هم موجب اجر و ثواب میگردد که بموجب روایات عدیده سعی در اصلاح متخاصمین صدقه ایست که افضل بر تمام صدقات است

سابقاً هم وزیر محترم دادگستری از دانشمندان استعانت فرموده که آنچه موجب

تسریع در رسیدگی محاکمات است برشته تحریر درآورند ولی نتیجه ظاهر نشده وانصافاً تنقیح مواد کیفری مهم تر است زیرا قانون کیفری کمتر اصلاح گردیده بویژه قانون اصول کیفری که اختیارات وسیعی بازپرسها داده شده است که در حقیقت مقام فعالیت مایشائی بانها داده اند و با اینکه قبل از تحصیل دلیل قوی بر اتهام متهم توقیف نمودن و سلب آزادی متهم را نمودن ممنوع است مگر ردیده شده بعنوان عدم تبانی با شهود قرار توقیف میدهند یا وجه الضمانه غیر مقدوری تعیین مینمایند و باین بهانه ماهها متهم را زندانی مینمایند

مواد قانون کیفری هم مجملات و سبهمات و اشکالاتی دارد که قابل تنقیح و تصحیح است

### بحث سوم - در تنقیح و کلاء دادگستری

البته لازم است که اشخاص ناشایسته جاهل نادان را از حوزه و کلاء خارج نمایند که موجب تضییع حقوق نشود در باب وکالت جمعی از فقهاء نوشته اند: « **یشترط فی الوکاله العدالة** » و لاقبل وکیل دادگستری باید ظاهر الصلاح باشد تا مورد اطمینان گردد و بتوان او را وکالت داد که وکالت عبارتة اخری ولایت است موکل سلطنت خود را بر مال و عرض تسلیم و تفویض مینماید بوکیل و البته وکیل نباید لایالی باشد. ماده ۲۳ قانون استقلال و کلاء ناظر بهمین اصل است که دادستان و کلاء جلوگیری نماید از کسانی که جاهل و نادان مینباشند.

تصفیه عبارتة از تنقیح است یعنی اشخاص فاضل دانا را جدا نمایند از اشخاص نادان. و کلاء دادگستری که از افراد برجسته کشور هستند باید دارای اخلاق حسنه و صفات پسندیده باشند متأسفانه بعضی مجادله و مخاصمه و کینه جوئی و عداوت با همکار را شعار خود مینمایند در مقام نصیحت آقایان و کلاء عظام زادهم الله شرفاً میگوییم:

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد  
نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد  
پرگوئی در محاکمات و دشمنی در مخاصمات شیوه مرضیه نیست بعوض اینکه  
آقایان دادرسها گفتارها را تنقیح و خلاصه نمایند خود آقایان و کلاء از کثرت کلام خودداری نمایند و منظور و مقصودی نداشته باشند جز وصول حق بمن له الحق.

مقاله را ختم مینمایم بذکر روایت معتبره که امام ششم امام جعفر صادق علیه السلام فرموده وقتی راوی از حق مسلمان بر مسلمان سؤال نمود فرمودند میت رسم بگویم عمل نکنی عرض کرد از خداوند توفیق عمل میخوام فرمود کمترین حق مسلمان بر مسلمان آنستکه هرچه برای خود میخواد برای برادر دینی خود بخواهد. و فرمود: « **المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه** » و کلاء نباید نفس قدسی خود را بیمار و وکیل طرف را متالم و آزار نمایند.